گنجینه زبان و ادبیات فارسی

وامگیری قرآنی در دیوان بلنداقبال

علی چوبینه[۱]، محمد شفیعی[۲*]، نوازالله فرهادی[۳]

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران

۲. گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه فرهنگیان، شیراز، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: mohammad.shafiei@iau.ac.ir

چکیده

اعجاز قرآن کریم، جذابیت، فصاحت و بلاغت و منحصر به فرد بودن آن موجب شده است که شاعران، جهت عمق بخشیدن و غنای اشعار خود به قرآن روی آورند، بزرگترین شاعران به شیوه های مختلف از این کتاب آسمانی استفاده کرده اند که این امر موجب ماندگاری اشعار آن ها شده است. در این بین میرزا سید رضی مستوفی، متخلص به بلند اقبال یکی از شاعران گمنام آیینی معاصر توانسته است با خوشه چینی از قرآن کریم، اثری ماندگار را در قالب زیبای شعر بیافریند. در این مقاله با روش توصیفی – تحلیلی به بررسی تأثیر پذیری اشعار بلند اقبال از آیه های قرآن پرداخته شده که در مواردی مستقیما از یک واژه قرآنی یا بخشی از یک آیه اقتباس کرده و در برخی موارد به صورت تلمیحی و در مواردی هم به صنعت ترجمه روی آورده است که در این میان این شاعر آیینی علاوه بر تأثیرپذیری از کلام وحی به مدح پیامبران الهی و ائمه اطهار به ویژه حضرت محمد مصطفی (ص) و حضرت علی (ع) پرداخته است. یافته های پژوهش نشان می دهد که تجلی قرآن در دیوان شاعر به شکل های مختلف، بیانگر تسلط شاعر بر قرآن می باشد که به خوبی از این کار برآمده است و کمتر صفحه ای از دیوان شاعر را می توان یافت که کلام وحی در آن ظهور نداشته باشد.

کلیدواژگان: *قرآن، بلنداقبال، اقتباس، تلمیح، ترجمه، وامگیری.*

شیوه استناددهی: چوبینه، علی.، شفیعی، محمد.، و فرهادی، نوازالله. (۱۴۰۵). وامگیری قرآنی در دیوان بلنداقبال. گنجینه *زبان و ادبیات فارسی*، ۴(۳)، ۲۲-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Qur'anic Borrowing in the Dīvān of Boland-Eqbāl

Ali Chobineh[1], Mohammad Shafiei[2]*, Navazallah Farhadi[3]

1. Department of Persian Language and Literature, Gac.C., Islamic Azad University, Gachsaran, Iran
2. Department of Islamic Jurisprudence and Law, Gac.C., Islamic Azad University, Gachsaran, Iran
3. Department of Persian Language and Literature, Shi.C., Farhangian University, Shiraz, Iran
*Corresponding Author's Email: mohammad.shafiei@iau.ac.ir

Abstract

The miraculous nature of the Holy Qur'an, along with its attractiveness, eloquence, rhetorical excellence, and uniqueness, has led poets to draw upon the Qur'an in order to deepen and enrich their poetry. Great poets have employed this heavenly book in various ways, and this engagement has contributed to the enduring quality of their works. Among them, Mirza Seyyed Reza Mostowfi, known by the pen name Boland-Eqbāl, is one of the lesser-known contemporary religious poets who, through gleaning from the Holy Qur'an, succeeded in creating a lasting literary work within the elegant framework of poetry. This article, employing a descriptive–analytical method, examines the influence of Qur'anic verses on the poetry of Boland-Eqbāl. In some instances, the poet directly borrows a Qur'anic word or part of a verse; in other cases, he employs allusion, while in certain instances he resorts to the literary device of translation. In addition to being influenced by divine revelation, this religious poet has also devoted himself to praising the divine prophets and the Infallible Imams, especially Prophet Muhammad and Imam Ali. The findings of the study demonstrate that the manifestation of the Qur'an throughout the poet's Dīvān, in its diverse forms, reflects his mastery of the Qur'an and his successful utilization of it. Indeed, scarcely a page of the poet's Dīvān can be found in which the divine revelation does not appear.

Keywords: *Qur'an, Boland-Eqbāl, adaptation, allusion, translation, borrowing.*

How to cite: Chobineh, A., Shafiei, M., & Farhadi, N. (2026). Qur'anic Borrowing in the Dīvān of Boland-Eqbāl. *The Treasury of Persian Language and Literature*, *4*(3), 1-22.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2025
Revise Date: 05 May 2026
Accept Date: 12 May 2026
Publish Date: 23 September 2026

مقدمه

قرآن کریم کتابی است که در طول تاریخ، اندیشمندان، شاعران و هنرمندان بزرگ و پرشماری را به خود مشغول داشته و می‌دارد و همچنان منبع الهام و سرچشمه‌ی خلاقیت علمی و هنری بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده است؛ به‌طوری‌که اندیشمندان بزرگی از سفره‌ی نعمت‌های قرآن بهره‌مند شده‌اند و آثار بزرگ، فاخر و درخوری را بر جای گذاشته‌اند. در این میان، میرزا سید رضی مستوفی، متخلص به بلنداقبال، یکی از این شاعران و صاحبان حکمت است که توانسته است با خوشه‌چینی از قرآن کریم، اثری ماندگار را در قالب زیبای شعر بیافریند و به رهروان و انسان‌های صاحب کمال و طالب خوبی و انسانیت عرضه نماید و خدمتی شایسته و درخور ارائه کند.

ارتباط بلنداقبال با قرآن چنان گسترده و عمیق است که تحت تأثیر تفکر قرآنی است و از آن در اشعار خود استفاده می‌کند و در انتقال از مطلبی به مطلب دیگر، با تکیه بر آیات قرآنی استادی به خرج داده و در منظومه‌ی فکری او به‌وفور دیده می‌شود. این استنادها در اشعار بلنداقبال چنان زیاد استفاده شده است که نمی‌توان به‌راحتی از کنار آن گذشت و تا حدود زیادی می‌توان گفت که در بیان این مطالب، تحت تأثیر شاعران پیش از خود، چون فردوسی، سعدی، مولانا و... است.

بلنداقبال با توجه به اشرافی که به قرآن داشته است، در موارد بسیاری در دیوان خود از آیات قرآن کریم استفاده کرده است.

لذا، پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱- شیوه‌های وام‌گیری بلنداقبال از قرآن کریم چیست؟

۲- چه موضوعاتی را با بهره‌گیری از آیات قرآن در دیوان خود مورد توجه قرار داده است و بیشترین بسامد در اشعارش مربوط به کدام شخصیت‌هاست؟

در این مقاله سعی شده است که با روش توصیفی ـ تحلیلی، به بررسی استنادهای قرآنی اشعار این شاعر و بیان نکات ادبی که در آن دیوان متبلور است، پرداخته شود. به نظر می‌رسد این کتاب آسمانی بر منظومه‌ی فکری بلنداقبال تأثیر داشته است که این امر بیانگر آشنایی نزدیک و انس شاعر با قرآن کریم و تسلط ایشان در به‌کارگیری مناسب از آیات قرآن می‌باشد.

پیشینه‌ی تحقیق

در ارتباط با اشعار آیینی و شرح و بررسی محتوایی آن در دیوان میرزا سید رضی مستوفی، متخلص به بلنداقبال، تحقیق و پژوهشی کامل صورت نگرفته است و هرچند که در ارتباط با این شخصیت، پژوهش‌های انجام‌گرفته بسیار کم می‌باشد و کمتر مورد بررسی و توجه نویسندگان حوزه‌ی ادب فارسی قرار گرفته است. در اینجا به چند مورد از پژوهش‌هایی که درباره‌ی اشعار بلنداقبال و تجلی قرآن در اشعار فارسی صورت گرفته، اشاره می‌شود.

چریکی در پژوهشی با عنوان «فضائل و رذایل اخلاقی در دیوان میرزا سید رضی متخلص به بلنداقبال» به بررسی و جمع‌آوری حکمت‌های اخلاقی در این اثر پرداخته است.

دهبزرگی در پژوهشی با عنوان «بررسی اشعار، صنایع بدیعی و... در دیوان میرزا سید رضی متخلص به بلنداقبال» به جمع‌آوری و معرفی صنایع لفظی و معنوی و همچنین به معرفی اشخاص، شخصیت‌ها و موجود در این اثر پرداخته است.

محمدی هاشم در مقاله‌ای با عنوان «بلنداقبال شیرازی، شاعری هنرمند و خردورز»، میرزا سید رضی، متخلص به بلنداقبال را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاعران هنرمند و خردورز قرن سیزدهم معرفی می‌کند و به بررسی اشعار و جنبه‌های شخصیتی او می‌پردازد.

ابراهیمی مهدی در کتابی که برگرفته از رساله‌ی دکتری وی می‌باشد، با عنوان «نسیم وحی در دیوان عشق»، به بررسی مبانی اندیشه و روش مولوی در تفسیر قرآن که در دامنه‌ی کتاب مثنوی معنوی صورت پذیرفته است، پرداخته است.

ذوالفقاری و امیدعلی در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل کارکردهای آیات قرآن در اشعار شاه نعمت‌الله ولی» به بررسی اثرپذیری شاه نعمت‌الله ولی از قرآن پرداخته است.

معرفی شاعر

میرزا سید رضی مستوفی، متخلص به بلنداقبال، شاعر قرن سیزدهم هجری است که تولد او را در سال ۱۲۴۵ هجری قمری در شیراز نوشته‌اند (1) و درباره‌ی او می‌نویسد که از اعیان محله‌ی سنگ سیاه است و تحصیل مراتب کمالیه نموده؛ مقدمات علمیه را آموخته؛ خط نسخ و تعلیق و تحریر و سیاق محاسبات دفتری را نیکو نوشت و در فنون اشعار فارسی‌گوی، سبقت را از همگان ربود و از هرگونه اشعاری گفته و دیوانی پرداخته است (1).

«او را تخلصی غریب است؛ همانا خواسته هیچ‌وقت شریک تخلص نداشته باشد. پدرش میرزا محمدعلی از سادات و مستوفیان معتبر قریب‌الوزاره‌ی فارس بود. برادر مهترش نیز مستوفی بود و خودش هم غالباً در امورات عاملی و مباشری محاسبات داخل و دخیل است، اما به‌طور تحقیق، نسبت به حالات و کمالات خود مجهول‌القدر و مخمول‌الذکر است؛ زیرا مقدمات عربیت و ادبیت را دیده و ملکه کرده و از متفرقات علوم و ریاضی و رمل و اعداد هم با اطلاع و به محاسبات و علم سیاق و دفتر در نهایت مهارت و از عروض و قیافه در کمال استحضار است و شعر بسیار دارد، ولی آنچه را تا حال مدوّن نموده، قریب شش هزار بیت از قصاید و غزلیات و مثنوی و ترجیحات و غیره است و در بسیاری از غزلیات هم اسم مبارک حضرت مولی را ذکر کرده و به حسب اتفاق، در آن اوقات که دیوان ایشان نزد فقیر بود و مطالعه می‌شد، به نظر خوب و مطلوب می‌آمد. اکنون که سال ۱۳۰۵ است، عمرش شصت سال است» (2). همچنین او را از سادات حمزوی شیراز می‌دانند که در آفتاب سپهر معالی و افضال است و مهر گردون فضل و کمال و مهر گردن فضل و کمال، رفیقی است شفیق و مهربانی صدیق که در استیفا یدی طولانی دارد و شأنی والا و دیوانی جمع کرده است (2).

شاعری است نکته‌سنج و بلیغ و دو فرزند پسر داشت به نام‌های میرزا بهایی که شاعر بود و دیگری میرزا جمال و او را نیز دختری بود (2) و او را از مستوفیان عظام که حکومت نی‌ریز و مباشری ایل قشقایی را داشته، می‌خوانند (3).

بلنداقبال در سال ۱۳۱۹، در هفتاد و پنج سالگی، در شیراز بدرود زندگی گفت و جسدش را به عتبات عالیات برده و در نجف اشرف دفن کردند (4)، ولی برخی از معاصران او تاریخ وفاتش را در سال ۱۳۱۸ می‌دانند و می‌نویسد هفتاد و دو ساله بود که در سنه‌ی ۱۳۱۸ ارتحال نمود و سرمایه‌ی عمل را در سرای دیگر گشود:

کسی کاندر محاسب بی‌قرین بد

حسابش با کرام‌الکاتبین شد (1)

دیوان بلنداقبال

امروزه اشعاری که از بلنداقبال در دست است به حدود ۱۸۰۰۰ بیت می‌رسد و شامل غزلیات، از جمله تضمین غزلی از خواجه حافظ شیرازی، قصاید، ترجیع‌بندها، ترکیب‌بندها، رباعیات، مثنویات، قطعات و اشعار متفرقه می‌باشد (1).

تفکر عرفانی و زاهدانه، در جوار حس عاشقانه و طنز و نقدی رندانه، به اشعار بلنداقبال تنوع و دلنشینی خاصی می‌بخشد (1) و آموزه‌های اخلاقی دین اسلام را برای زندگی متعالی انسان‌ها معرفی می‌کند تا آن‌ها را به‌سوی زندگی هدفمند الهی متوجه سازد و این آموزه‌ها که در کتاب قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و ائمه انعکاس یافته، اعمالی هستند که با عمل به آن‌ها، زندگی هدفمند به‌سوی آرمان‌های دینی خواهیم داشت و همانند چراغی فراراه ما مسلمانان می‌درخشد. از جمله‌ی این تعالیم: توحید، معاد و مرگ، نبوت و امامت، احترام به والدین، راست‌گویی، مشورت و... است و در آخر، بسیاری از دیوان او در توحید و نیایش، در منقبت رسول‌الله (ص) و خاندان نبوت و امامت سروده شده است.

روش‌های اثرپذیری از قرآن در دیوان بلنداقبال

در دیوان بلنداقبال ملاحظه می‌شود که قرآن به‌عنوان یکی از منابع مهمی است که مورد عنایت شاعر قرار گرفته است؛ همان‌طور که شاعران قبل از او نیز مانند مولانا، سعدی، حافظ و... به قرآن نظر داشته‌اند و در اینجا قرآن به‌صورت‌های گوناگون در اشعار وی متجلی شده است و پرده از عقاید و باورهای این شاعر آیینی برمی‌دارد که به‌صورت بلاغی ـ ادبی، فنون و صنایع، تلمیح، اقتباس، ترجمه و... است. در این مقاله جای پرداختن به همه‌ی این موارد را نداریم و به برخی از ابیاتی که از قرآن اثر پذیرفته، استناد می‌شود.

اقتباس

اقتباس: گرفتن، اخذ کردن و اصطلاحی، یعنی آوردن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی در نظم و نثر، بدون اشاره به مأخذ (5) و در اصطلاح اهل ادب، آن است که حدیثی یا آیتی از کلام‌الله مجید یا بیت معروفی را بگیرند و چنان در نظم و نثر بیاورند که معلوم باشد قصد اقتباس است، نه سرقت و انتحال (6).

اقتباس در لغت به معنی شعله گرفتن یا نور گرفتن است و در اصطلاح، این است که گوینده در نثر یا شعرش چیزی از قرآن یا حدیث بگنجاند، به‌گونه‌ای که اعلام نکند این از قرآن یا حدیث است (7).

اقتباس آن است که متکلم در نثر یا نظم، چیزی از قرآن یا حدیث درج نماید، نه به‌طور نقل و روایت و اگر در مقام حکمت و موعظه و اخلاق باشد، حسن موقع دارد و اگر در تغزلات باشد، از راه ادب خارج است (8).

بلنداقبال در استناد به قرآن جهت غنای اشعار خود، در مواردی یک آیه‌ی قرآن و در برخی جاها یک یا چند واژه‌ی قرآنی را در اشعار ذکر می‌کند و به تفسیر و شرح آن‌ها می‌پردازد که به نمونه‌هایی از اقتباس آیات قرآن در دیوان شاعر اشاره می‌شود. لازم است یادآوری شود از آوردن تفسیر شاعر در اینجا خودداری شده است.

اقتباس از یک آیه یا بخشی از یک آیه‌ی قرآن

«یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاء»؛ «هرکه را بخواهد به گمراهی واگذارد و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند» (نحل: ۹۳).

«کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاء»؛ «چنین قرار داد تا هرکه را خواهد به ضلالت بگذارد و هرکه را خواهد هدایت نماید» (مدثر: ۳۱).

در عاشقی بلنداقبال شد اقبال من، بلی

یهدیه من یشاء و من شانه یضل (9)

«قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ»؛ «گفتند در مقابل همه‌ی دشمنان، تنها خدا ما را کفایت است و او نیکو یاوری است» (آل‌عمران: ۱۷۳).

چون بلنداقبال کاو در هر مقام

حسبناالله انه نعم الوکیل (9)

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»؛ «اول و آخر هستی و پیدا و پنهان وجود همه اوست و او به همه‌ی امور عالم داناست» (حدید: ۳).

عیار سکه‌ی ایمان، قسیم جنت و نیران

هو الاول هو الآخر هو الباطن هو الظاهر

ز بودش هرچه در امکان وجودش علت اشیا

هو الغائب هو المقطع هو المبدا (9)

در چهار بیت مذکور همچنین صنعت ملمع به کار رفته است.

ملمع آن است که بیتی یا مصرعی فارسی آورند و دیگر تازی و گاه به سه لغت نیز آمده است و ممکن است زیاده هم گفته و ساخته شود (8).

«قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ (۳) وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُواً أَحَدٌ» (۴)؛ «بگو او خدای یکتاست؛ آن خدایی که از همه‌ی عالم بی‌نیاز و همه‌ی عالم به او نیازمند است؛ نه کسی فرزند

اوست و نه او فرزند کسی است و نه هیچ‌کس مثل و مانند و همتای اوست» (توحید).

زاهدا کم کن بلنداقبال را تکفیر کرد

ای خالق خلق، ای خداوند احد

نی شریکش در جهان و واحد است

نام او را حرز کن چون قل هو الله احد (9)

هستی صمد و لم یلد و لم یولد (9)

لایزال و لم یلد لم یولد است (9)

«... وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً»؛ «... و کافر می‌گوید کاش ترابی بودم» (نبأ: ۴۰).

بوتراب نام شد و تا شد مدفنت خاک نجف

ذکر عرش و فرش شد یا لیتنی کنت تراب (9)

علی بن ابراهیم در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «یا لیتنی کنت ترابا» می‌گوید منظور کافر از اینکه می‌گوید کاش ترابی بودم، ترابی به معنای علوی است و می‌گوید رسول خدا (ص) کنیه‌ی امیرالمؤمنین را ابوتراب گذاشت (10).

«فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ»؛ «در حالی که با خفت و خواری، طنابی از لیف خرما به گردن دارد» (مسد: ۵).

چون تو را بینم که بر گردون بود تحت‌الحنک

یادم آید آیه‌ی فی جید حبل من مسد (9)

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ»؛ «ن از رموز قرآن است و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت» (قلم: ۱).

معنی ن و القلم را یافتم

همی زان سوره‌ی ن والقلم می‌خوانم از قرآن

چون بدیدم بینی و ابروی تو (9)

که در ابرو و بینی معنی ن والقلم (9)

«وَ حُورٌ عِینٌ»؛ «و زنان سیه‌چشم زیباروی» (واقعه: ۲۲).

به حور عین و به جنت چه حاجت است مرا

که کوی توست بهشت و تو حور عین باشی (9)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»؛ «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است» (حمد: ۱).

خود خبر داده رب‌العالمین

زین‌که ان الله یحب الصادقین (9)

«قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»؛ «بگو ای پیغمبر، همانا نماز و طاعت و کلیه‌ی اعمال من و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهانیان است» (انعام: ۱۶۲).

معنی این را بگویم تا بدانی هجر و وصل است

این‌که می‌گویند می‌باشد مماتی و حیاتی (9)

اقتباس از یک واژه از قرآن

گاهی شاعر در ابیات فقط از یک واژه استفاده کرده است که به چند مورد اشاره می‌شود.

«اِنَّمَا اَمرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیئاً اَن یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُون»؛ «فرمان نافذ خداوند در عالم، چون اراده‌ی خلقت چیزی کند، به‌محض اینکه گوید موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد» (یس: ۸۲).

آن‌که از امر کن، از جود و کرم

عالمی را کرد موجود از عدم (9)

«کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ»؛ «هر چیزی جز ذات پاک الهی هالک‌الذات و نابود است» (قصص: ۸۸).

آسمان را و زمین را مالک است

شکر آوری از نی و می ز تاک

هرچه باشد غیر وجهش هالک است (9)

به دست تو باشد حیات و هلاک (9)

«وَ اَمرِهُم شوری بَینَهُم»؛ «و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می‌دهند» (شوری: ۳۸).

مشورت را عیب و عار خود مدان

شور از پیران کن و از دوستان (9)

«وَ لا تَتَّبِعَ الهَوی فَیَضِلَّکَ عَن سبیلِ الله»؛ «و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد» (ص: ۲۶).

نیستند اینان ذلیل و خوار کس

دور هستند از هوی و از هوس (9)

«تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ المُلکُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٍ»؛ «بزرگوار خدایی که سلطنت ملک هستی به دست قدرت اوست و بر همه‌چیز وی را توانایی است» (ملک: ۱).

به هر جا که ملکی بود ملک توست

به دریای وحدت روان فُلک توست (9)

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ»؛ «البته پس از مرگ دوزخ را مشاهده خواهید کرد» (تکاثر: ۶).

همه رهروان و همه گمرهیم

نه گر رهنمایی کنی در جحیم (9)

«أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»؛ «و آن‌ها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی» (اعراف: ۱۷۲).

گفتمش بردی از کفم دل و دین

غمت کی شد قبول اندر الستم

گفت تقدیر شد ز روز الست (9)

خبر کی دارم از عهد الستی (9)

«اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ»؛ «خدا آفریننده‌ی هر چیز است» (زمر: ۶۲).

اگر جرم او را ببخشی به من

ببخشد تو را خالق ذوالمنن (9)

«وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ «و از خدا طلب آمرزش کنید که خداوند آمرزنده و مهربان است» (بقره: ۱۹۹).

غفوری و غفاری ای دادگر

ز رحم از گناهان من درگذر (9)

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ»؛ «ما این قرآن عظیم‌الشأن را در شب قدر نازل کردیم» (قدر: ۱).

زلفت شب قدر است و رخت ماه مبارک

از این شب و این ماه تعالی و تبارک (9)

«وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیک قالَ لَنْ تَرانی»؛ «و چون موسی وقت معین به وعده‌گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت، موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که جمال تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ او فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید» (اعراف: ۱۴۳).

می‌کنم هرگه تمنای وصال

گاه چون بیند که کس را طاقت دیدار نیست

لن ترانی بر زبانش پاسخ است (9)

لن ترانی می‌رساند سائل دیدار را (9)

«وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ»؛ «وای به حال کم‌فروشان» (مطففین: ۱).

کشدم بی تو بر بهشت ار میل

جای بادا به دوزخم در ویل (9)

«وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی»؛ «قسم به شب یا هنگام آرامش آن» (ضحی: ۲).

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»؛ «قسم به آفتاب و تابش آن هنگام رفعتش» (شمس: ۱).

قسم به موی تو، یعنی به سوره‌ی والليل

چهره‌ی او سوره‌ی والشمس بود

طره‌ی او معنی والليل کرد

همه والشمس دانش وصف روی علی است

که جز با کس دیگر دلم ندارد میل (9)

از کف خلقی دل و جان می‌ربود

پسش او را دل ما میل کرد (9)

همه والليل شرح موی علی است (9)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»؛ «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است» (حمد: ۱).

جود تو بس، رحم تو بی‌منتهاست

این همه الحمد که از بهر ماست (9)

در این بخش ملاحظه می‌شود که واژه‌های کن، هالک، شور، هوی، ملک، جحیم، الست، غفور، قدر، واللیل، والشمس و الحمد در اشعار بلنداقبال از قرآن کریم اقتباس شده است.

تلمیح

تلمیح، یعنی به گوشه‌چشمی اشاره کردن و در اصطلاح بدیع، آن است که گوینده در ضمن کلام به داستان یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند (6).

تلمیح اشاره کردن به قصه یا مثل مشهور یا آوردن اصطلاح علمی در شعر است؛ یعنی شاعر یا گوینده در بیان خود به داستانی یا حدیثی یا آیه‌ای یا شعر مشهوری اشاره می‌کند و این از محسنات لفظی است (11).

تلمیح آن است که متکلم در نظم یا نثر اشاره نماید به قصه‌ای معروف یا مثلی مشهور، به‌طوری‌که معنی مقصود را قوت دهد و گاه به شعری اشاره نماید (8).

تلمیح به داستان‌های پیامبران، اقوام گذشته، اشخاص، اماکن، حوادث تاریخی قبل از پیامبر (ص)، تاریخ صدر اسلام و... از جمله موضوعات قرآنی است که در دیوان شاعر وجود دارد. اگرچه تلمیح به داستان پیامبران در ابیات فراوانی مورد اشاره قرار گرفته است، ولی در این مقاله فقط چند مورد بحث قرار گرفته است.

پیامبران

معجزه‌ی پیامبر اکرم (ص): شق‌القمر

بسامد کاربرد نام حضرت محمد (ص) به‌صورت تلمیح در دیوان بلنداقبال ۱۲ مرتبه است که به چند مورد بسنده می‌کنیم.

بینی دلدارا بین جای انگشت نبی است

تو مگر روی به مَه بنمودی

نه عمر رفته بازآید، نه تیر از کمان جسته

کاین چنین ز اعجاز او قرص قمر شقّ گشته است (9)

که مَه از نور جمالت شقّ شد (9)

بود شقّ‌القمر یا ردّ شمس آن ماه اگر آید (9)

«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَر» (القمر: ۱)؛ «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت». در آیه‌ی نخست، از دو حادثه‌ی مهم سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیم‌ترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سرآغازی است برای زندگی نوین در جهان دیگر؛ جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست و حادثه‌ی دیگر، معجزه‌ی بزرگ شق‌القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه‌ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامی‌اش و می‌فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!» (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَر). ذکر این دو حادثه با هم، همان‌گونه که جمعی از مفسران گفته‌اند، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام (ص) که آخرین پیامبران الهی است، خود از نشانه‌های نزدیکی قیامت است؛ لذا در حدیثی از خود پیامبر (ص) می‌خوانیم که فرمود: «بعثت انا و الساعة کهاتین»؛ مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است؛ اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته. از سوی دیگر، شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به‌هم‌ریختن نظام کواکب و نمونه‌ی کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه‌ی رستاخیز در این جهان رخ می‌دهد؛ چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می‌ریزند و عالمی نو به جای آن‌ها ایجاد می‌شود.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده‌اند، مشرکان نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی، ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم، ایمان می‌آورید؟ عرض کردند: آری. و آن شب، شب چهاردهم ماه بود. پیامبر (ص) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به او بدهد. ناگهان ماه به دو پاره شد و رسول‌الله آن‌ها را یک‌یک صدا می‌زد و می‌فرمود: ببینید (12).

لطیفه: در شکافته شدن ماه، اشارتی است و مؤمنان را بشارتی! همان‌گونه که ماه مقهور حق است، آتش هم مقهور حق است؛ همان‌گونه که در وقت اظهار معجزه، خداوند ماه را فرمود تا به اشاره‌ی مصطفی دونیم شود، در رستاخیز هم خداوند به آتش امر دهد تا به شفاعت مصطفی بر گنهکاران امت او سرد شود! (13).

در اینجا با توجه به اختلاف شیعه و سنی در این موضوع، ذکر چند مطلب از شخصیت‌های شیعه و سنی ضروری به نظر می‌رسد.

این حدیث مربوط به این واقعه‌ی شق‌القمر و ردالشمس، از طریق اسماء بنت عمیس، به روش صحیح و درست روایت شده است (14)، که از معجزات پیامبر است که پیش از هجرت در مکه (15) و بنا به درخواست برخی از مشرکان، همچون ابوجهل، ولید بن مغیره و عاص بن وائل (16)، توسط پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و السلام صورت پذیرفته است.

بعضی از بزرگان، این واقعه را مربوط به سال‌های اول بعثت می‌دانند (15) که این مطلب را شخصیت دیگری از مسلمانان نیز تأیید کرده است (17).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به این مهم پرداخته است و یادآور شده‌اند این ماجرا در سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاده است (18) و در جای دیگری از روایات چنین آمده که ماجرای شق‌القمر در آغاز شب چهاردهم ذی‌الحجه، پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده است (17).

در جایی دیگر آمده است که بنا به درخواست مشرکان انجام شد که در یکی از شب‌ها که تمامی ماه در آسمان بود، به نزد رسول‌الله آمده و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی، دستور ده و این واقعه را رقم بزنید که توسط پیامبر صلح و دوستی، این معجزه به وقوع پیوسته است (16, 17).

در مقابل خواست مشرکان از پیامبر چنین آمده است که ایمان آوردن خود را مشروط به وقوع این معجزه کردند، ولی بعد از انجام این معجزه، رسول‌الله دو بار فرمود: گواه باشید و بنگرید! (19).

مشرکین وقتی با شکست روبه‌رو شدند و چاره و تدبیر دیگری نیافتند، جز اینکه گفتند: محمد ما را جادو کرد (20).

دانشمندان اسلامی در کتب تاریخی نیز بر این امر صحه گذاشته‌اند و جریان شق‌القمر را که از معجزات پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است، نقل کرده‌اند و در آثار خود به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند (20).

در اینجا و در میان اشعار زیبای شاعران پارسی‌گوی، شعر نظامی گنجوی را در مدح پیامبر در ذهن تداعی می‌کند و شمه‌ای از فضایل این پیامبر بزرگ الهی را به ما مسلمانان گوشزد می‌کند:

ای شاه سوار ملک هستی
سلطان خرد به چیره‌دستی
ای ختم پیامبران مرسل
حلوای پسین و ملح اول
ای بر سر سدره گشته راهت
وی منظر عرش پایگاهت
دارنده‌ی حجت الهی
داننده‌ی راز صبحگاهی
خورشید به صورت هلالی
زحمت ز ره تو کرده خالی
هم پرچم چرخ را گسستی
هم طاسک ماه را شکافتی (21)

فردوسی، دیگر شاعر سرزمینمان، ایران، این‌چنین زبان به مدح پیامبر می‌گشاید:

اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و وصی گیر جای (22)

می‌توانیم با توجه به آیات قرآنی و روایات و احادیث که از بزرگان دینی به ما رسیده و همچنین مورخین اسلامی و شاعران توانا و

پارسی‌گوی کشورمان، نتیجه گرفت که معجزه‌ی شقّ‌القمر توسط رسول اکرم و به خواست خداوند صورت پذیرفته است.

داستان حضرت ابراهیم (ع):

بسامد کاربرد نام حضرت ابراهیم در دیوان بلندااقبال به‌صورت تلمیح ۲۵ مرتبه است که به اختصار به ذکر چند مورد می‌پردازیم.

نمرود غم فکنده به نارم، خلیل‌وار
و گر مرا چو خلیل افکنند در آتش
دیدم به یاد روی تو در گلستان شدم (9)
به یاد روی تو آن آتش است گلزارم (9)
نمرود که می‌بود که آتش کند و دود
از بهر خلیل آتش و گلزار تو کردی (9)
گه خلیل‌الله گشت و رفت و در آتش نشست
تا همه بینند کآتش از رخش گلزار شد (9)
بر خلیل آتش از تو گلشن شد
در آتشی و بر تو گلستان شده است نار
چشم یعقوب از تو روشن شد (9)
این بس دلیل اینکه خلیل پیمبری (9)
گر در آتش کس به یاد من شود
چون خلیل آتش بدو گلشن شود (9)
یارب تو برای نوح طوفان کردی
گه خلیل‌الله گردد جای در آذر کند
من خلیل نشسته در آذر
آتش به خلیل خود گلستان کردی (9)
باز از رخسار خود گلزار سازد نار را (9)
یوسف اوفتاده در چاهم (9)

«قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیم» (انبیا: ۶۹)؛ «گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سالم باش». در میان مسلمانان، گروهی است که به وجود «عالم ذر» با استناد به این آیه و برخی از روایات عقیده دارند. معنای عالم ذر از دیدگاه این گروه آن است که خداوند پس از آنکه آدم را آفرید، همه‌ی مردان و زنانی را که از صلب او، در آینده، از آدم اول تا فرجام جهان به وجود می‌آیند، بیرون آورد و تمام آن‌ها را به صورت ذره، یک‌باره و یکجا گرد آورد و آنگاه به آن‌ها گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بله، تو پروردگار ما هستی. پس از این اعتراف، خداوند آن‌ها را به صلب آدم برگردانید.

لفظ «کونی» امر تکوینی است که خدا با آن امر، اثر آتش را از آتش برداشت و در نتیجه برای ابراهیم خنک و سالم شد. اهل شهر حقیقت امر را ندانستند؛ فقط پس از چند روز که آتش خاموش شد، دیدند ابراهیم صحیح و سالم در شهر گردش می‌کند. نتیجه آنکه: آن‌ها خواستند ابراهیم را با آتش اعدام کنند، ولی تیرشان به سنگ خورد. زیانکار بودند، زیانکارتر شدند و در روایات شیعه و اهل سنت آمده که ابراهیم را در منجنیق گذاشته و به آتش انداختند (23) و حال آنکه ابراهیم (ع) در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله‌های آتش فرستاده شد، آن‌چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده‌ی بت‌ها برای همیشه نابود و خاکستر شد؛ اما خدایی که همه‌چیز سر بر فرمان اوست، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده‌ی مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید؛ چنان‌که قرآن در اینجا می‌گوید: «به آتش گفتیم ای آتش، سرد و سالم بر ابراهیم باش» (قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیم).

بدون شک، فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود؛ همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می‌دهد. معروف چنین است که آتش آن‌چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می‌خورد و باز به گفته‌ی بعضی از مفسران، اگر تعبیر به «سلاما» نبود، آتش آن‌چنان سرد می‌شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می‌افتاد! و نیز

در روایت معروفی می‌خوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد.

حتی بعضی گفته‌اند آن روز که ابراهیم در آتش بود، «آرام‌ترین و بهترین و راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد». به هر حال، در اینکه آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفت‌وگو بسیار است، ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی، هیچ سببی بی‌فرمان خدا کاری از او ساخته نیست. یک روز به کارد در دست ابراهیم می‌گوید نبر! و روز دیگر به آتش می‌گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه‌ی حیات است فرمان می‌دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را (12).

یکی از معجزاتی را که خداوند برای حقانیت حضرت ابراهیم (ع) به مردم نشان داد، همین بود که خداوند آتشی را که نمرود و یارانش برپا کرده بودند و ابراهیم (ع) را در آن انداختند، به فرمان خداوند سرد شد و آن حضرت در امنیت و سلامت از آتش در امان ماند. شاعر در ابیات مذکور، این سرد شدن را دلیل حقانیت حضرت می‌داند و بیان می‌کند که آتش به گلستان تبدیل شد.

عصای حضرت موسی (ع):

بسامد کاربرد نام حضرت موسی (ع) در دیوان بلنداقبال ۲۸ مرتبه است که به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم.

گه شود موسی و آرد از عصائی اژدری
روی او باشد کف موسی و زلف او عصاست
روی یار من کف موسی، تو هستی چون عصا
گاه شد موسی، درآورد از عصائی اژدری
روی تو باشد کف موسی و زلف تو عصا
تا هراس اندازد اندر جان و دل کفّار را (9)
کز ره اعجاز او را شکل ثعبان کرده است (9)
کرده از اعجاز افسونت که ثعبان بینمت (9)
آفت فرعون کافرپیشه‌ی غدّار شد (9)
از ره اعجاز او را شکل ثعبان دیده‌ای (9)

«فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنَّاظِرِينَ» (اعراف: ۱۰۷ و ۱۰۸)؛ «و موسی عصای خود را افکند؛ ناگهان اژدهای آشکاری شد! و دست خود را از گریبان بیرون آورد؛ سفید و درخشان برای بینندگان بود».

«فألقی عصاه فإذا هی ثعبان مبین»: موسی (ع) برای اجابت درخواست فرعون، عصای خود را افکند و به صورت ماری عظیم درآمد. عصا واقعاً مار شده بود و هیچ‌گونه تردیدی برای کسی باقی نماند. برخی گویند: وقتی که عصا اژدها شد، قبه‌ی فرعون را که هشتاد ذراع طول داشت، در میان دو فک خود قرار داد. فرعون ناراحت شد و از تخت خود افتاد و پا به فرار گذاشت. مردم نیز فرار کردند. فرعون داخل خانه‌ی خود شد و از موسی خواهش کرد که اژدها را بگیرد و وعده داد که ایمان بیاورد. موسی اژدها را گرفت و عصا شد. این قول از ابن‌عباس و سدی است. برخی گفته‌اند: طول مار هشتاد ذراع بود؛ «و نزع یده فإذا هی بیضاء للناظرین»: گویند: در این هنگام، فرعون به موسی گفت: آیا معجزه‌ی دیگر هم داری؟ گفت: آری. سپس دست خود را داخل گریبان و به قولی در زیر بغل کرد. همین که بیرون آورد، آن‌چنان سفید و نورانی بود که از خورشید هم نورانی‌تر! آنگاه دست را داخل آستین کرد و به حال اول بازگشت (24).

معجزات حضرت عیسی (ع):

بسامد کاربرد نام حضرت عیسی (ع) در دیوان بلنداقبال ۲۷ مرتبه است که چند مورد را جهت نمونه نقل می‌کنیم.

صدساله مرده زنده شد ار از دم مسیح
یک معجز این ز لعل شکر بار دلبر است (9)
عیسی از اسماء اعظم مرده را می‌داد جان
دم عیسی که از او عظم رمیم احیا شد
گر مسیحا ز دمش عظم رمیم احیا شد
کلیم‌سان ید بیضا عیان نما از رخ
آن بت ترسا مرا صد جان به یک پیغام داد (9)

رمزی از معجزه‌ی لعل سخنگوی تو بود (9)

تویی از لعل لب امروز مسیحای دگر (9)

مسیح‌وش به تن مرده جان ده از اعجاز (9)

تو از دست پروردگان جمی

از لب اعجاز مسیحا می‌کند

مرا زنده فرما که عیسی‌دمی (9)

از دمی صد مرده احیا می‌کند (9)

«إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِینٌ» (مائده: ۱۱۰) و «زمانی که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمتم را بر تو و بر مادرت یاد کن. آنگاه که تو را با روح‌القدس، جبرئیل، تأیید کردم. در گهواره به اعجاز و در بزرگسالی به وحی با مردم سخن گفتی و آنگاه که کتاب و حکمت و تورات و انجیل به تو آموختم و فراموش مکن زمانی را که به اذن من از گل، چیزی به صورت پرنده ساختی و در آن دمیدی، پس با اذن من پرنده‌ای شد و با اذن من کور مادرزاد و پیسی‌گرفته را شفا می‌دادی و آنگاه که به اذن من، مردگان را زنده از گور بیرون می‌آوردی و به یاد آور زمانی که دست ظلم بنی‌اسرائیل را از تو کوتاه کردم، آنگاه که تو دلایل روشن برایشان آوردی، پس کافران از ایشان درباره‌ی معجزات تو گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست».

«وَ رَسُولاً إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» (آل‌عمران: ۴۹) و «او را به‌عنوان رسول و فرستاده به‌سوی بنی‌اسرائیل قرار داده، که به آن‌ها می‌گوید: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد؛ و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص، پیسی، را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در این‌ها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!»

حضرت عیسی (ع) معجزات زیادی داشت که در قرآن کریم به آن‌ها اشاره شده است. در میان آن‌ها، شاعر به یکی از مهم‌ترین معجزات، یعنی زنده کردن مرده، اشاره می‌کند و در واقع، شاعر می‌خواهد بگوید کسی که با اجازه‌ی خدا مرده زنده می‌کند، کارهای خارق‌العاده‌ی دیگر برای او بسیار ساده‌تر است و اظهار می‌دارد که این کارهای خارق‌العاده با اسم اعظم و دست خداوند انجام می‌پذیرد.

داستان حضرت یونس (ع):

بسامد نام حضرت یونس (ع) در دیوان بلندآقبال ۷ مرتبه است که چند مورد را ذکر می‌کنیم.

گاه یونس گردد و منزل کند در بطن حوت

تا به وحدت قعر دریا هم کند اقرار را (9)

گاه یونس گشت و اندر بطن ماهی جای کرد

ور ز من جوید مدد در بطن نون

تو یونسی و حوت است این خاکدان ریو

یونسم، نه یوسفم، نه پس چرا چون این و آن

تا بدانند اینکه جای دُر به دریا بار شد (9)

همچو یونس آرمش زآنجا برون (9)

تو یوسفی و چاه است این دار ششدرا (9)

که به چه گه جای در کام نهنگ آید مرا (9)

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» (انبیا:

۸۷)؛ «و ذاالنون، یونس، را به یاد آور، در آن هنگام که خشمگین از میان قوم خود رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت، در آن ظلمت‌های متراکم فریاد زد: خداوندا! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم».

آنچه پیرامون داستان حضرت یونس در تفاسیر آمده، این است که آن حضرت سال‌های بسیاری مردم را به‌سوی خداپرستی دعوت کرد، ولی از این میان تنها دو نفر به او ایمان آوردند؛ یکی شخصی عابد و دیگری انسانی عالم. وقتی وضع بدین صورت ادامه یافت، عابد به یونس علیه‌السلام پیشنهاد نفرین کرد و حضرت که از سرسختی و لجاجت آنان به ستوه آمده بود، به این کار اقدام نمود و به‌محض پیدا شدن آثار بلا، بدون کسب اجازه از محضر خداوند، با خشم و غضب از منطقه خارج شد، به این گمان که دیگر از دست آنان راحت شده است، اما نمی‌دانست که خداوند به خاطر این کار زندگی را بر او سخت خواهد کرد. وقتی از آنجا خارج شد، به‌سوی دریا رفت، سوار بر کشتی شده و به منطقه‌ای دیگر عزیمت نمود. در میانه‌ی راه، ناگهان کشتی به خاطر مواجه شدن با نهنگی بزرگ، دچار اضطراب گردید و چیزی نمانده بود تا همه‌ی اهل کشتی غرق شوند. صاحبان کشتی تصمیم گرفتند تا برای رفع این بلا، یک نفر از ساکنان کشتی را به دریا بیندازند و خود را از این مصیبت رها سازند و چون قرعه کشیدند، نام یونس علیه‌السلام درآمد، لذا او را به دریا انداختند. بلافاصله نهنگ او را بلعید و به درون دریا رفت، اما به امر الهی از خوردن و هضم او منع گردید.

یونس علیه‌السلام در آن تاریکی‌های شکم ماهی و اعماق آب، به ظلم خود، به خروج نابجا از میان مردم پی برد و به آن اعتراف کرد؛ پس خداوند دعای او را مستجاب فرمود و او را از آن حال نجات داد. از آن پس، یونس لقب «ذوالنون»، به معنای صاحب ماهی، یافت.

در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ سوره‌ی صافات آمده است که: «فلو لا أنه کان من المسبحین. للبث فی بطنه إلی یوم یبعثون»؛ یعنی اگر نبود که او از زمره‌ی تسبیح‌کنندگان به شمار می‌رفت، هرآینه تا روز قیامت در شکم ماهی محبوس می‌گردید (25).

مطالعه‌ی قدرت خداوند موجب می‌شود که انسان عظمت و بزرگی را درک کند. وقتی انسان این عظمت و بزرگی را درک کرد، اطاعت‌پذیری خدا برای وی آسان می‌گردد. داستان حضرت یونس (ع) به‌راستی قدرت خدا را برای انسان مجسم می‌کند که چگونه شخصی مدت چند روز در شکم نهنگ زنده بماند و خداوند او را نجات دهد.

ترجمه

ترجمه آن است که معنی عبارتی را از لغتی، زبانی، به لغت دیگر آورند و آن در نظم جزو صنایع است؛ یعنی ترجمه باید نظم باشد، خواه اصل آن منظوم باشد یا منثور و هرقدر ترجمه و اصل موافق‌تر باشد، نیکوتر است (8).

صنعت ترجمه را در کتب بدیع به این امر اختصاص داده‌اند که مابین شعرا و ادبای قدیم معمول بوده که مضمون شعری را از زبان عربی به نظم فارسی یا از فارسی به نظم عربی نقل می‌کردند و این عمل، مخصوصاً در صورتی که شاعر مترجم استادی به خرج داده و تمام مضمون و معنی یک بیت را در یک بیت گفته، از جهت بلاغت و پروراندن مضمون و فکر، ترجمه از اصل بهتر درآمده باشد، نه‌تنها جزو سرقات شعری شمرده نمی‌شود، بلکه هنری است بسیار گران‌قدر که جزو محاسن و صنایع بدیعی و از دلایل قدرت طبع و نیروی استادی شاعر سخندان در هر دو زبان است (6).

بلنداقبال در موارد زیادی به ترجمه‌ی برخی آیات قرآن پرداخته که بیشتر به‌صورت ترجمه‌ی مفهومی است و این ترجمه بیانگر تبحر ایشان به مفاهیم قرآنی می‌باشد.

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ «تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما رسد، مغرور و دلشاد نگردید» (حدید: ۲۳).

چو نیک و بد آید برت در جهان
نه زین شو غمین و نه دلشاد از آن (9)

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «بگو ای پیغمبر، اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما ببخشد که خداوند آمرزنده و مهربان است» (آل‌عمران: ۳۱).

پس به من گفتا که با حب رسول
گر کنی توبه کند یزدان قبول (9)

«قُل اِنَّ رَبِّی یَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن یَشاءُ وَ یَقدر»؛ «ای رسول ما، بگو خدای من هرکه را بخواهد روزی وسیع دهد و هرکه را بخواهد تنگ‌روزی گرداند» (سبأ: ۳۶).

لطف او خاص است و بر هر بنده‌ای
می‌دهد روزی به هر جنبنده‌ای (9)

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ «بگو او خدای یکتاست» (توحید: ۱).

نباشد به جز او خدای دگر
به جز درگهش نیست جای دگر (9)

«وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...»؛ «و بگو ستایش مخصوص خداست که نه هرگز فرزندی و نه شریکی در ملکش نباشد...» (اسراء: ۱۱۱).

شریکی تو را نیست در کارها
به یکتاییت دارم اقرارها (9)

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ «و خداوند صابران را دوست می‌دارد» (آل‌عمران: ۱۴۶).

صابری کن پیشه اندر کارها
خدا صابران را بود دوستدار
صابران را دوست می‌دارد خدا (9)

بکن صبر و شو دوست با کردگار (9)

«وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِن كنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ»؛ «هرچه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است؛ به آن‌ها بدهید اگر به خدا ایمان آورده‌اید» (انفال: ۴۱).

کسی را ایزد نماید امیر
هر افتاده‌ای را بشود دستگیر
به هر جا فقیری است بنوازدش
بباید شود دستگیر فقیر (9)
خصوص آن‌که باشد مریض و فقیر (9)
به احسان و ببخشش غنی سازدش (9)

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛ «بدانید که اگر نیکی و احسان کردید، به خود کردید و اگر بدی و ستم کردید، باز به خود کرده‌اید» (اسراء: ۷).

همی تخم نیکی نشان در جهان
نیکویی ثمرهای نیکو دهد
تا توانی تخم نیکوی فشان
که نیکی تو را حاصل آید از آن
به تو هرچه خواهی به از او دهد (9)
تا که نیکوی بری حاصل از آن (9)

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً»؛ «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، ذکر حق و یاد خدا بسیار کنید» (احزاب: ۴۱).

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ «پروردگارا، ما را به راه راست هدایت فرما» (حمد: ۶).

ز یاد خدا هیچ غافل مشو
به جز راه حق هیچ راهی مرو (9)

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «فرمان نافذ خدا چون اراده‌ی خلقت چیزی کند، به‌محض اینکه گوید موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد» (یس: ۸۲).

آن‌که از امر کن، از جود و کرم

عالمی را کرد موجود از عدم (9)

«تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ المُلکُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٍ»؛ «بزرگوار خدایی که سلطنت ملک هستی به دست قدرت اوست و بر همه‌چیز وی را توانایی است» (ملک: ۱).

به هر جا که ملکی بود ملک توست

به دریای وحدت روان فُلک توست (9)

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفَّارا»؛ «ای مردم، به درگاه خدای خود توبه کنید و آمرزش طلبید که او بسیار خدای آمرزنده‌ای است» (نوح: ۱۰).

گناهان خود را از او عفو خواه

که از او بود بخشش هر گناه (9)

«ان اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ «خداوند آمرزنده و مهربان است» (بقره: ۱۹۹).

غفوری و غفاری ای دادگر

ز رحم از گناهان من درگذر (9)

«وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها... .»؛ «هیچ جنبنده در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست» (هود: ۶).

لطف او خاص است و بر هر بنده‌ای

می‌دهد روزی به هر جنبنده‌ای (9)

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ»؛ «و اگر از این کافران بپرسی که آسمان‌ها و زمین را که آفریده، البته جواب دهند خدای مقتدر دانا آفریده است» (زخرف: ۹).

تویی خالق و کس به غیر از تو نیست

بدین دعوی ار منکری هست کیست (9)

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً»؛ «عزت همه نزد خداست» (نساء: ۱۳۹).

«... لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ»؛ «و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است» (منافقون: ۸).

عزیز آن‌که بشد عزت او ز توست

ذلیل آن‌که شد ذلت او ز توست (9)

«لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ «خداست تنها مالک زمین و آسمان‌ها» (شوری: ۴۹).

آسمان را و زمین را مالک است

هرچه باشد غیر وجهش هالک است (9)

«وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ»؛ «و خشم و غضب خود فرو نشانند» (آل‌عمران: ۱۳۴).

خشمگین کم شو و ترش منمای رو

ور شدی، پس خشم خود را برفرو (9)

«اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها»؛ «خداست آن ذات پاکی که آسمان‌ها را چنان‌که می‌نگرید، بی‌ستون برافراشت» (رعد: ۲).

آسمان را بی‌ستون برپای داشت

کس نمی‌داند که چون بر جان داشت (9)

«وَ اذا تَأَذَّنَ رَبُّکُم لَئِن شَکَرتُم لازِیدَنَّکُم... .»؛ «و باز به خاطر آرید وقتی که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به‌جای آرید، بر نعمت شما می‌افزاییم و اگر کفران کنید، به عذاب شدید گرفتار می‌کنیم» (ابراهیم: ۷).

بکن شکر تا نعمت افزون شود

وگرنه ز دست تو بیرون شود (9)

کارکردهای بلاغی ـ ادبی

در اینجا شاعران برای افزودن زیبایی هرچه بیشتر اشعار خود از آیات و کلمه‌های قرآنی استفاده می‌کنند و تأثیر آن را دوچندان می‌کنند. شاعر مورد تحقیق ما نیز به‌صورت‌های مختلف از کلمات و آیات قرآن برای زیباتر شدن اشعار خود استفاده کرده است.

• اضافه‌ی استعاری

رفت تا از برم آن قوت روان، قوت جان

نیست اندیشه‌ام ز تیر قضا

خانه‌ی صبر از تو ویران است

پیراهن صبری که به تن دوخته دارم

دست قضا شکسته مرا بال و پر دگر

مرغ روح از قفس تنگ تنم پر زد و رفت (9)

شود ار زلف یار جوشن من (9)

کشور حسن از تو معمور است (9)

خواهم که چنان چاک زنم کز برم افتد

جا داده‌اند از چه به کنج قفس مرا (9)

اضافه‌ی تشبیهی

غیر حرف عشق دلبر نیست بر لوح دلم

از بیاض چشم، کاغذ وز مژه کردم قلم

از معلم یاد نگرفتم جز این در مکتبا (9)

سوخته خونی مدادآسا دلم بر در نهاد (9)

تشبیه تفضیل

این‌که نور آمد سفید و این‌که ظلمت شد سیاه

زلفت شب قدر است و رخت ماه مبارک

این سیاه از موی تو گشت، آن سفید از روی توست (9)

از این شب و این ماه تعالی و تبارک (9)

صنعت تضاد یا مطابقه

دوزخ و جنت که می‌گویند در عقبی بود

گهی مرا به یمین می‌برد، گهی به یسار

معنی این را بگویم تا بدانی هجر و وصل است

این‌که نور آمد سفید و این‌که ظلمت شد سیاه

جنت آن مهر علی و دوزخ آن قهر علی است (26)

گهی عزیز نماید، گهی کند خوارم (9)

این‌که می‌گویند می‌باشد مماتی و حیاتی (9)

این سیاه از موی تو گشت، آن سفید از روی توست

استتباع

درد ار ز عشق یار بود بهتر از دوا

زهر ار ز دست دوست رسد به ز شکر است (9)

دوا نخواهم اگر از تو آید علت

شفا نجویم اگر از تو باشدم امراض (9)

استفهام انکاری

کی کجا کس ز دم عیسی روح‌الله دید

فیض‌هایی که من از باد صبا می‌بینم (9)

ارسال‌المثل

غم ندارم ز بد و نیک و کم و بیش که نیست

غیر تسلیم و رضا چاره ز تقدیر مرا (9)

اشاره به ضرب‌المثل: غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

تکرار

خون شد دلم که جای هوس بود اندر او

حکم اگر خواهی کنی، از روی حق کن، بین به حق

گر زلیخا بود یک یوسف به زندانش اسیر

آن قیامت قامت از قامت قیامت کرده برپا

در ماه مبارک شب قدر است نهان، لیک

با دل و جان من آن کاری که این کافر کند

جای هوس نمانده، چه جای هوس مرا (9)

حق تو را خلق از برای حق و باطل کرده است (9)

یوسفی هست این که صد یوسف به زندان کرده است

با بلنداقبال گویی تا قیامت کار دارد (9)

پنهان به شب قدر تو شد ماه مبارک (9)

کافرم گاهی به کافر گر مسلمان کرده است (9)

جناس زاید

ای به بالا بلا مرا دل و جان

حق بنای خلق عالم چون نمود

میان خلق ز بس حشر و نشر می‌بینم

به بلای تو مبتلاست هنوز (9)

در بر خالق بدی معمار حق (9)

گمان کنم که قیامت نموده است قیام (9)

جناس لفظ

ده ز یاقوتی شراب لعل خویش

روح روح و راحت مسکین تنم (9)

جناس مضارع (لاحق)

از آن زمان که شنیدم غفور و غفار است

چون من به این همه عصیان امیدواری نیست (27)

سؤال و جواب

گفتمش بردی از کفم دل و دین

گفتم از عشق هلاکم، گفتا

گفتم که بود بینی و ابروی تو را مثل

گفتم که ز عشق بشد از کف دل و دینم

گفتم که به جز غم نبود هیچ نصیبم

گفتمش ره کو که آیم سوی تو

گفتا اگر دانشوری، تفسیر کن واللیل را

گفتا که از والشمس گو معنی چه فهمیده‌ای از او

گفت تقدیر شد ز روز الست (9)

چه تفاوت به وجود و عدمت (9)

گفتا که بلی، سوره‌ی نون والقلمی هست (9)

گفتا که قل الحمد چه نعمت به از این بود

گفتا ثمر عشق در آفاق همین بود (9)

گفت راه است از یسار و یمین (9)

گفتم تو خود از موی خود شرح و بیان فرموده‌ای

گفتم ز روی خویشتن او را عیان فرموده‌ای

گفتم بهای بوسه‌ای گویند جان فرموده‌ای

گفتا بلی، گفتم چرا ارزان چنان فرموده‌ای (9)

واج‌آرایی

منکر حق تو شد کافر، بلی

گشت کافر هرکه کرد انکار حق (9)

واج‌آرایی در حروف «ک» و «آ».

گهی مرا به یمین می‌برد، گهی به یسار

گهی عزیز نماید، گهی کند خوارم (9)

مراعات نظیر

سلسبیل و کوثر و جنت که بشنیدی ز خلق

کوثر و طوبی بود اسمی ز لعل و قد تو

خوب اگر خواهی بدانی، جویی از نهر علی است (9)

و آن بهشتی را که می‌گویند، گویا کوی دوست (9)

لف و نشر

دوزخ و جنت که می‌گویند در عقبی بود

قهر خدا و لطف او هست که جلوه می‌کند

جنت آن مهر علی و دوزخ آن قهر علی است (9)

آن به تو دوزخ، این به من، باغ بهشت می‌شود (9)

نتیجه‌گیری

نویسندگان و شاعران بسیاری از خوان قرآن بهره‌مند شده‌اند و شاهکارهای ادبی بسیاری را خلق کرده‌اند و تجلی قرآن در آثار آن‌ها موجب جذابیت و ماندگاری آثار آن‌ها شده است. در این میان، بلنداقبال در زمره‌ی این شاعران قرار می‌گیرد که با خوشه‌چینی از قرآن کریم توانسته است یکی از زیباترین اثرها را به جامعه‌ی انسانی تقدیم کند. یکی از مهم‌ترین بن‌مایه‌های اشعار بلنداقبال، قرآن کریم است که در موضوعات اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و... مورد توجه ایشان قرار گرفته است و این استناد به‌صورت اقتباس، تلمیح و صنعت ترجمه به شکلی هنرمندانه مورد استفاده‌ی شاعر قرار گرفته است.

بیشترین کاربرد اعلام در دیوان بلنداقبال مربوط به پیامبران و ائمه می‌باشد؛ از جمله پیامبر اکرم (ع)، عیسی (ع)، موسی (ع)، ابراهیم (ع)، یوسف (ع)، یونس (ع) و... می‌باشد که از این میان، بیشترین بسامد اعلام مربوط به پیامبر اکرم (ص) و مولا علی (ع) می‌باشد. در دیگر موارد اثرپذیری، اقتباس است که استفاده از واژگان قرآنی

نسبت به خود آیات، بیشترین کاربرد را دارد. در صنعت ترجمه، استفاده‌ی شاعر بیشتر به‌صورت ترجمه‌ی مفهومی و ترجمه‌ی آزاد است که در موارد متعددی در دیوان شاعر مورد توجه قرار گرفته است. در کاربردهای بلاغی ـ ادبی نیز دیوان بلنداقبال شامل موارد گوناگونی همانند واج‌آرایی، تضاد، جناس، تکرار، سؤال و جواب، ملمع و... است که بر زیبایی اشعار او افزوده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines Qur'anic borrowing in the *Divan* of Mirza Seyyed Reza Mostowfi, known by the pen name Boland-Eqbal, with emphasis on the ways in which Qur'anic language, imagery, narratives, and theological concepts are absorbed into Persian religious poetry. The Holy Qur'an has long functioned as one of the central sources of literary, ethical, mystical, and rhetorical inspiration in Persian literary tradition, and many poets have drawn upon its verses to deepen the semantic, spiritual, and aesthetic dimensions of their works. In this context, Boland-Eqbal occupies a distinctive position as a relatively lesser-known contemporary religious poet whose poetry reveals extensive familiarity with Qur'anic discourse, Islamic teachings, prophetic narratives, and Shiite devotional themes. His *Divan* shows that Qur'anic influence is not merely ornamental, but structurally and conceptually embedded in his poetic worldview. The poet's frequent use of Qur'anic words, phrases, allusions, and translated meanings demonstrates a sustained engagement with revelation as both a linguistic reservoir and a source of doctrinal authority. The study therefore seeks to identify the major forms of Qur'anic borrowing in Boland-Eqbal's poetry and to determine which Qur'anic themes, figures, and rhetorical functions appear most frequently in his *Divan*. The importance of this investigation lies in the fact that Boland-Eqbal has received limited scholarly attention despite the richness of his poetic language and the density of his religious symbolism. His poetry reflects a synthesis of devotional thought, classical Persian literary tradition, and Qur'anic interpretation that deserves closer examination within the broader field of Persian religious literature (6, 9, 28).

The study is based on a descriptive–analytical method and examines the poetic corpus of Boland-Eqbal through close textual analysis. The poems are analyzed in relation to Qur'anic verses, exegetical traditions, and classical rhetorical theories concerning quotation, allusion, translation, metaphorical association, and literary embellishment. Three major forms of Qur'anic borrowing are identified throughout the *Divan*: direct quotation or adaptation of Qur'anic words and verse fragments, allusive references to prophetic narratives and sacred events, and conceptual translation or poetic paraphrasing of Qur'anic meanings. In

rhetorical terminology, quotation refers to the incorporation of Qur'anic expressions into poetry without explicitly mentioning the source, while allusion refers to indirect references that evoke familiar religious stories, miracles, or personalities. Translation, meanwhile, is understood as the poetic rendering of Qur'anic meanings from Arabic into Persian through interpretive adaptation rather than literal equivalence. The study further investigates the literary functions of these borrowings and their relationship to the poet's devotional orientation. In addition to theological and moral content, Qur'anic borrowing is shown to contribute significantly to the rhetorical elegance and emotional intensity of the poetry. Through this approach, the research situates Boland-Eqbal within the broader tradition of Persian poets who employed sacred language not only as ornamentation but also as a framework for expressing metaphysical, ethical, and emotional experience (5-8, 11).

One of the most important findings of the study is that direct adaptation of Qur'anic vocabulary and verse fragments constitutes a dominant feature of Boland-Eqbal's poetic style. The poet repeatedly integrates Qur'anic terms associated with divine unity, guidance, destiny, resurrection, revelation, mercy, punishment, and divine authority into the texture of his poetry. Expressions connected with divine guidance and misguidance, divine praise, resurrection, forgiveness, and sacred time appear throughout the *Divan* and often serve as condensed theological symbols carrying multiple layers of meaning. The poet demonstrates exceptional familiarity with the semantic and rhetorical force of Qur'anic language and employs scriptural vocabulary in ways that reinforce emotional expression and devotional intensity. Frequently, a single Qur'anic expression evokes a complete narrative or theological framework. References associated with Moses and divine vision, primordial covenant, divine command, sacred night, and divine praise become vehicles through which mystical longing, metaphysical reflection, and religious devotion are articulated. The findings reveal that Qur'anic borrowing in Boland-Eqbal's poetry is not superficial imitation but rather a deeply internalized literary practice rooted in close engagement with revelation. His use of Qur'anic expressions also demonstrates a conscious effort to connect Persian poetic language with sacred authority and spiritual legitimacy. In many cases, scriptural references intensify the persuasive and emotional dimensions of the poems while simultaneously elevating their literary sophistication (9, 12, 18, 23, 25).

The analysis further demonstrates that allusion to prophetic stories and sacred personalities occupies a central place in the *Divan*. Boland-Eqbal repeatedly refers to the miracles, trials, and spiritual experiences of prophets such as Muhammad, Abraham, Moses, Jesus, Jonah, Joseph, and others. Among these prophetic figures, the greatest emphasis is placed upon Prophet Muhammad

and Imam Ali, whose presence dominates the devotional atmosphere of the poetry. References to the splitting of the moon associated with Prophet Muhammad function not only as reminders of prophetic miracle but also as symbols of divine authority and cosmic transformation. The story of Abraham and the fire becoming a garden serves as a metaphor for divine protection and spiritual purification, while the miracles of Moses symbolize divine power overcoming tyranny and disbelief. References to Jesus emphasize healing, spiritual revival, and miraculous restoration of life, whereas the story of Jonah evokes themes of repentance, divine mercy, and salvation from despair. These allusions reveal the poet's ability to transform sacred narratives into symbolic structures that communicate mystical, ethical, and emotional meanings. The study also demonstrates that Boland-Eqbal frequently combines allusive references with rhetorical techniques such as repetition, contrast, punning, and parallel imagery, thereby intensifying both the aesthetic and spiritual dimensions of the poems. In this regard, the poet follows a long-standing Persian literary tradition in which Qur'anic narratives are reinterpreted through poetic imagination and devotional sensibility (9, 13, 15-17, 19, 24).

Another major finding concerns the poet's use of conceptual translation and interpretive paraphrasing of Qur'anic teachings. Boland-Eqbal frequently transforms Qur'anic ethical and theological principles into Persian poetic language while preserving their spiritual significance. Themes such as patience, repentance, gratitude, charity, remembrance of God, trust in divine decree, rejection of arrogance, and reliance upon divine mercy are repeatedly rendered into poetic maxims and didactic reflections. Rather than translating Qur'anic verses literally, the poet often conveys their conceptual meaning through emotionally charged and rhetorically refined Persian expressions. This process demonstrates his mastery of both Qur'anic interpretation and poetic composition. The findings indicate that translation in the *Divan* functions not merely as linguistic transfer but as creative reinterpretation. Through poetic adaptation, Qur'anic teachings become integrated into a broader framework of moral instruction and mystical reflection. The poet's language combines simplicity of ethical counsel with rhetorical sophistication, making scriptural teachings accessible while preserving their sacred dignity. The study also reveals the extensive use of literary devices such as antithesis, alliteration, repetition, metaphorical association, rhetorical questioning, correspondence, and verbal play. These rhetorical features contribute significantly to the artistic beauty of the *Divan* and demonstrate the poet's familiarity with classical Persian poetics and rhetorical sciences. The integration of Qur'anic content with literary craftsmanship enables Boland-Eqbal to create poetry that is simultaneously

devotional, didactic, and aesthetically refined (6, 7, 9, 26, 27).

In conclusion, the study demonstrates that the Holy Qur'an constitutes one of the most fundamental sources of inspiration in the poetry of Boland-Eqbal and shapes both the thematic and rhetorical dimensions of his *Divan*. The poet employs quotation, allusion, and conceptual translation in highly sophisticated ways that reveal deep familiarity with Qur'anic teachings and Islamic intellectual tradition. Prophetic narratives, sacred vocabulary, and theological concepts are woven throughout the poems and contribute to the devotional, ethical, and aesthetic character of the work. The most frequently represented figures are Prophet Muhammad and Imam Ali, followed by major prophets whose stories function as symbolic expressions of faith, struggle, miracle, repentance, and divine mercy. The study further reveals that Qur'anic borrowing in the *Divan* is not limited to direct citation but extends into interpretive adaptation and artistic transformation. Through rhetorical elegance and scriptural engagement, Boland-Eqbal succeeds in creating a poetic discourse in which sacred meaning and literary beauty are inseparably connected. His poetry stands as an important example of the enduring relationship between Persian literature and Qur'anic revelation and reflects a literary tradition in which poetic creativity serves as a medium for spiritual contemplation, moral instruction, and religious devotion.

References

1. Fasaei MH, Rastegar Fasaei M. Farsnameh-ye Naseri. Tehran: Amirkabir; 2007.
2. Divan Beygi Shirazi SA, Navaei A. Hadiqat al-Shu'ara. Tehran: Zarrin Publications; 2003.
3. Davar MiMN, Tavousi. Mir'at al-Fasahah. Shiraz: Navid Publications; 2007.
4. Roknzadeh A. Scholars and Poets of Fars. Tehran: Zarrin; 2004.
5. Moein M. Persian Dictionary. Tehran: Ashja'; 2009.
6. Homaei Ja-D. Techniques of Rhetoric and Literary Devices. Tehran: Maharat; 2010.
7. Hashemi A, Erfan H. Jawahir al-Balaghah. Qom: Balaghat; 2009.
8. Shams al-Ma'ali MH, Jafari H. Abda' al-Bada'i'. Tabriz: Ahrar; 1998.
9. Boland-Eqbal MSRM, Rastegar Fasaei M. Divan of Poetry. Shiraz: Daryaye Noor; 2006.
10. Bahrani HiS. Al-Burhan fi Tafsir al-Qur'an. Tehran: Be'sat Foundation; 1995.
11. Ranjbar A. Badi'. Tehran: Asatir; 2006.
12. Makarem Shirazi N. Tafsir Nemuneh. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah; 1995.
13. Meybodi AiM, Amouzgar H. Literary and Mystical Exegesis of the Holy Qur'an. Tehran: Eqbal; 1973.
14. Jannati M. Shaqq al-Qamar. Daneshnameh-ye Pazhoohesh. 2014.
15. Tabarsi FiH, Ayati A. I'lam al-Wara: Institute for Cultural Studies and Research; 2008.
16. Amin SM, Payandeh A. A'yan al-Shi'ah. Beirut2024.
17. Ravandi Qa-D, Naderi H. Al-Khara'ij: Zarrin Publications; 2000.
18. Tabatabaei SMH. Tafsir al-Mizan. Tehran: Amirkabir; 2004.
19. Al-Buti MSi, Jafari H. Fiqh al-Sirah. Tehran: Amirkabir; 2022.
20. Rasouli Mahallati H. Lessons from the Analytical History of Islam. Tehran: Amirkabir; 2001.
21. Nezami E. Haft Peykar. Tehran: Qatreh Publishing; 2007.
22. Ferdowsi A. Shahnameh. Tehran: Amirkabir; 2006.
23. Qureshi AA. Ahsan al-Hadith. Tehran: Be'sat Foundation; 1998.
24. Tabarsi FiH. Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an. Tehran: Farahani; 1981.
25. Qaraati M. Tafsir Noor. Tehran: Lessons from the Qur'an Cultural Center; 2004.
26. Fesharaki M. Badi'. Isfahan: Bistoun Publishing; 2011.
27. Soroush A. Badi' in Persian Poetry. Tehran: Amirkabir; 2006.

28. Shamisa S. A New Look at Badi'. Tehran: Ferdows Publications; 2004.